

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه چهارم

۱۳۹۲/۷/۲

ادامه بحث از حضوری بودن علم به واقعیت

چنان که گذشت، سومین تحلیل این است که بگوییم ارتباط ما با خارج از طریق حواس، ارتباطی حضوری است. همین تبیین، تبیین صحیح است. چنان که گذشت، حاجی سبزواری این مطلب را پذیرفته است. شهید مطهری نیز در برخی از بحث‌هایی که انجام داده، به این معنا التفات یافته و گفته است که هر علمی با نیل به واقع آن شیء حاصل می‌شود. نیز استاد جوادی آملی در درس‌ها این مطلب را می‌پذیرفتند.

بیان علامه در مقاله «پیدایش کثرت در ادراکات» این است که علم حصولی به آتش، ریشه در علم حضوری حسی به آتش دارد. علم حضوری حسی بدین معناست که ربط حسی ما به شیئی در خارج، ربط حضوری با واقعیت آن شیء است. عجلتاً، یک دسته فعل و انفعالات مربوط به عالم ماده و حس، ما را به خارج مادی وصل می‌کند و وقتی به خارج متصل شدیم، با حقیقت و واقعیت شیء، در حد یک ارتباط حسی، مرتبط می‌شویم. احکام مادی دست و لمس و احکام مادی چشم و گوش و دیگر حواس پابرجاست. وقتی می‌گوییم ارتباط حضوری حسی، بدین معنا نیست که تماس حسی ما به باطن شیء می‌رسد، بلکه در حد ظاهر شیء، بدان نائل می‌شویم، بدون اینکه احکام حسی و مادی را بر هم بزنیم. علامه در جای خود این مطالب را توضیح داده است. لمس، مادی‌ترین حس ماست. وقتی این میز را لمس می‌کنم، به واقعیت شیء می‌رسم، البته در حدی که لمس توان رسیدن به واقعیت را دارد.

راهی که علامه در اینجا طی کرده، این است: تمام وجودهای ذهنی که از حواس خارجی بدست می‌آیند، ریشه در ادراک حضوری حسی دارند. همه اینها را ما در مرحله‌ای از ارتباط حقیقی نفس با خارج بدست آورده‌ایم. اگر این ارتباط لمسی باشد، نفس حاضر در مرتبه لمس، این ادراک را دارد، و اگر سمعی باشد، نفس حاضر در مرتبه سمع و همین‌طور.

این تحلیل، از کلام علامه در ابتدای مدخل نهاییه، دور نیست؛ یعنی می‌توانیم منظور از فطری بودن علم به واقعیت خارجی مادی را، به‌جای حصولی بودن، به‌معنای حضوری بودن بدانیم.

با نظری دقیق‌تر مفاد برهان این است که به مقتضای بیرون‌نمایی و کاشفیت علم و ادراک، نیل به واقعیتی لازم است؛ یعنی در مورد هر علم حصولی علمی حضوری موجود است. پس، از روی همین نظر می‌توان دایره برهان را وسیع‌تر گرفت و از برای نتیجه، عموم بیشتری به دست آورد. می‌گوییم چون هر علم و

ادراک مفروضی خاصه کشف از خارج و بیرون نمایی را داشته و صورت وی می‌باشد بایدرابطه انطباق با خارج خود را داشته و غیر منشأ آثار بوده باشد و از این رو ما باید به واقعی منشأ آثار که منطبق علیه اوست رسیده باشیم؛ یعنی همان واقع را با علم حضوری یافته باشیم و آنگاه علم حصولی یا بلاواسطه از وی گرفته شود (همان معلوم حضوری با سلب منشئیت آثار) و یا به واسطه تصرفی که قوه مدرکه در وی انجام داده باشد؛ و مصداق این گاهی مدرکات محسوسه است که با واقعیت خود در حس موجودند و قوه مدرکه در همان جا به آنها نائل می‌شود و گاهی مدرکات غیر محسوسه.^{۲۳}

می‌بینیم که ایشان نیل به واقعیت را به نحو حضوری می‌داند. توجه شود که این مطلب غیر از ارجاع علم حصولی به حضوری است، که در مبحث علم در کتاب نهایی آمده است. در آنجا معنای ارجاع علم حصولی به آتش، به علم حضوری بدان، این است که با دیدن آتش محسوس، صورت خیالی آتش انشاء می‌شود و ارتباط حضوری با آن صورت خیالی برقرار می‌شود. اما آنچه در اینجا مورد بحث است و علامه در اصول فلسفه و روش رئالیسم بدان نظر دارند، علم حضوری به همین آتش محسوس مادی خارجی است، نه به وجود مثالی آن. طرحی که در مبحث علم نهایی ارائه شده، همان طرح ملاصدرا در اسفار است که می‌گوید علم به صورت محسوس، به انشاء صورت حسی به نحو خیالی برزخی است و به آن صورت خیالی علم حضوری می‌یابیم نه بدان صورت محسوس مادی.

تعبیر علامه در عبارت مزبور این است که مدرکات محسوسه با واقعیت خود، در حس موجودند. منظور این است که خواصی که شیء مادی می‌تواند به ما بدهد، در مرحله حس ما مستقر می‌شود، مثلاً شعاع یا موج، در همین اندام حسی ما جای می‌گیرد.^{۲۴}

علامه در ضمن بحث از نحوه پیدایش خطا در ادراکات، این توضیحات را دارند:

عضو حساس موجود زنده در اثر تماس و برخورد ویژه‌ای که با جسم خارج از خود پیدا می‌کند از وی متأثر شده و چیزی از واقعیت خواص جسم وارد عضو گردیده است و پس از تصرفی که عضو حساس با خواص طبیعی خود در وی می‌کند اثری پیدا می‌شود که به منزله مجموعه‌ای است (نه خود مجموعه) مرکب از واقعیت خاصه جسم (و این همان سخنی است که گفتیم حواس به ماهیت خواص نائل می‌شوند)

۲۳. علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۲۷۱-۲۷۴.

۲۴. در کتاب حکمت اشراق این نکته تحلیل شده است، که این خواص، «موجود للعالم و موجود للمجرد» می‌شوند و نفس با اضافه اشراقیه، محسوس را می‌یابد. عالم با پرتو افکنی خود، واقعیت معلوم را فراچنگ می‌آورد. موجود ذی‌شعور، به هرچه وصل شد، آن را به چنگ می‌آورد. نفس با محسوسی که بدان متصل شده و آن را فراچنگ آورده، متحد می‌شود و این همان بحث اتحاد حس و حاس و محسوس است. ر.ک: حکمت اشراق، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۹ و ۲۷۹ و ۲۸۵. نیز برای ملاحظه توضیحاتی درباره دیدگاه مقبول در نحوه علم نفس به محسوسات، ر.ک: همان، ص ۳۱۰-۳۲۰.

و واقعیت خاصه عضوی، و در این پدیده هیچ گونه حکمی موجود نیست و در نتیجه صواب و خطایی نیز موجود نخواهد بود؛ مثلا چشم در اثر تماس ویژه‌ای که با اجسام خارج می‌گیرد اشعه‌ای وارد چشم شده و با خواص هندسی و فیزیکی چشم آمیزش یافته و در نقطه زرد مستقر می‌گردد، البته روشن است که در وی خطا و صوابی نیست.^{۲۵}

باید توجه داشت که اندام حسی ما دارای احکامی اشیاء مادی است و هنگام ادراک، به دلیل تماس مادی با مدرک، خود متأثر می‌شود. آنچه ما در ادراک حسی می‌یابیم، همان اثری است که عضو حس‌گر از امر محسوس پذیرفته است. مثلا وقتی دست خود را در آب داغی فرو می‌بریم، دست ما گرمای زیادی دریافت می‌کند و ما هم گرمای زیادی را ادراک می‌کنیم. حال اگر دست خود را، که گرمای زیادی دریافت کرده، در آب سردی فرو بریم، دست ما، که یک شیء مادی است، مقداری از گرمای پیشین خود را به آب سرد منتقل می‌کند و دمایی اعتدالی می‌یابد. در این حال، ما نه گرمای زیاد و نه سرمای زیاد احساس می‌کنیم، و احساسی شبیه احساسی که از فروردن دست در آب ولرم می‌یافتیم، پیدا می‌کنیم.

نمونه‌ای دیگر، ادراکات بصری است. در چشم ما یک عدسی کوچک وجود دارد و کاملا مانند دیگر عدسی‌ها عمل می‌کند؛ بنابراین از اشیای بزرگ و دور، تصویری کوچک در پرده شبکیه می‌اندازد و ما همان را ادراک می‌کنیم. این موارد، احکام مادی اعضاء حاسه است و وقتی می‌گوییم ادراک حسی، ادراکی حضوری است، همه این احکام را در جای خود نگاه می‌داریم. به تعبیری دیگر، ادراک حسی، حضوری است، با حفظ تمام احکام مادی شیء محسوس و عضو حس‌گر و تعاملی که این دو هنگام اتصال مادی با یکدیگر دارند. درواقع، متعلق ادراک حسی حضوری، برآیند تعامل مادی شیء محسوس و عضو حس‌گر است.^{۲۶}

در هر حال، آنچه برای بحث‌های فعلی کافی است، این است که با علم حضوری حسی، به واقع خارجی دست می‌یابیم، هرچند این واقعیت مثلا در ابصار، فقط شعاع باشد.
علامه در ادامه، چنین می‌گوید:

۲۵. علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۲۲۴-۲۲۷.
۲۶. با توجه به این نکات، می‌توان مسئله خطای حواس را به خوبی حل کرد. عقل در تمام موارد به یاری حس می‌شتابد. مثلا وقتی درخت تناوری را از دور، کوچک می‌بینیم، حکم نمی‌کنیم که درخت درواقع کوچک است؛ زیرا همان درخت را وقتی از نزدیک می‌نگریم، آن را کوچک نمی‌بینیم. عقل با مقایسه این ادراکات مختلف، ما را در حکم کردن یاری می‌کند.

ما با علم حضوری به خودمان و قوا و اعضای دراکه خودمان و افعال ارادی خودمان علم داریم و در پیش (مقاله ۴) گفته شد که محسوسات با واقعیت خود در حواس موجودند و این نیز یک نحو علم حضوری بود، اگر چه میان او و سایر علمهای حضوری بی فرق نیست.^{۲۷}

این نکته درست است که میان علم حضوری حسی و دیگر علوم حضوری فرق هست، در واقع، علم حضوری حسی، ضعیف‌ترین مرتبه علم حضوری است.

علامه در ادامه می‌گوید از این رو که نفس در ادراک حسی با واقعیت محسوس متصل است، قوه تبدیل علوم حضوری به حصولی، می‌تواند علوم حصولی را فراهم آورد و اگر این اتصال وجود نداشت، چنان کاری هم قابل انجام نبود.

همان قوه که بر روی پدیده حسی آمده و اجزای صورت حسی و نسب میان اجزاء را یافته و حکم می‌کرد (چنانکه در مقاله ۴ بیان شد) این معلومات را می‌یافت در حالی که آثار خارجی نداشتند، یعنی صورت‌هایی بودند که منشأ آثار خارجی نبودند، یعنی پیش این قوه با علم حصولی معلوم بودند. پس کار این قوه تهیه علم حصولی بوده، در جایی که دسترسی به واقعیت شیء پیدا کرده و اتصال و رابطه مادی درست نماید. و از طرف دیگر ما از خودمان مشاهده می‌کنیم که خودمان (واقعیت من) در عین حال که به خودمان روشن هستیم، همه اقسام ادراکات (حسی، خیالی، کلی، مفرد، مرکب، تصویری، تصدیقی) را در خودمان که یک واحد حقیقی هستیم می‌یابیم (من منم، من می‌بینم، من می‌شنوم، من این محسوس را ادراک می‌کنم، من این سفید را شیرین می‌یابم، من این خیال را می‌فهمم، من این تصدیق و حکم را می‌نمایم) و از این راه قوه نامبرده (تبدیل‌کننده علم حضوری به علم حصولی) به همه این علوم و ادراکات حضوری یک نحو اتصال دارد و می‌تواند آنها را بیابد یعنی تبدیل به پدیده‌های بی اثر نموده و علم حصولی بسازد.^{۲۸}

به عقیده من، مسئله ارتباط حضوری با خارج در ادراک حسی، بسیار امر واضحی است و ما همواره این ارتباط را تجربه می‌کنیم. اما گاه برخی از فیلسوفان امور واضح را با تحلیل‌های خود، بد می‌فهمند، و این چیز عجیبی است.

اگر این نکته خوب پرورده و هضم شود، معلوم می‌شود که ما غرق در خارج هستیم و اصلاً واسطه‌ای به نام اندیشه در کار نیست. بنابراین بسیار واضح است که واقعیت، امری بدیهی است. بلی، بعد از این

۲۷. علامه طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۲۸۳-۲۸۴. نیز علامه در آخر مقاله «پیدایش کثرت در ادراکات» می‌نویسند: «ما به نفس خود و قوا و افعال ادراکی خود و همچنین به نحوی به محسوسات اولی خود علم حضوری داریم و هر علم حصولی از این علوم حضوری سرچشمه می‌گیرد» (همان، ص ۳۶۷)

۲۸. همان، ص ۲۸۴-۲۸۵.

ارتباط مستقیم با خارج، می‌توانیم از آنچه حضوراً درک کرده‌ایم، تصویر برداریم. این همان است که ملاصدرا می‌گوید نفس تصاویری مطابق با خارج، انشاء می‌کند. هویت تصویر برداری از ادراکات حسی حضوری، انشاء است. وقتی دست خود را بر شیء زبری می‌کشم، بعد از برداشتن دست، می‌یابم که تصویری از آن زبری دارم. اما این‌گونه نیست که اصل علم ما به خارج مادی، از راه تصویرها و مفاهیم باشد.

علم حضوری، محصول اتصال به خود واقعیت است. مثلاً علم نفس به ذات خود را که می‌نگریم، می‌بینیم ذات، سراسر وجود است و سراسر علم و شعور است. اینجا یکی از حلقه‌های وصل معرفت‌شناسی با هستی‌شناسی است، که در برخی مواضع به یکدیگر گره می‌خورند. میان نفس و ذاتش دوگانگی نیست. همان چیزی که هویت ارتباط ما با خارج است، یعنی خود نفس، هویت علمی هم دارد. خود را می‌یابد و در این یافتن، واسطه‌ای دخیل نیست. البته بعداً می‌توان از این یافت حضوری، صورت بر گرفت.

تحلیل حضوری بودن علم به واقعیت بر اساس «شهود عقلی»

آنچه تا کنون ارائه شد، تحلیل خوبی است. اما تحلیل عمیق‌تری نیز برای این مطلب وجود دارد؛ یعنی تحلیل با استفاده از «شهود عقلی».^{۲۹}

این بحث را باید در جای خود به‌طور مفصل توضیح داد، اما اکنون به‌اختصار می‌گوییم: بنا بر قاعده «النفس فی وحدتها کل القوی»، نفس در سر انگشتان هم حضور دارد و به ادراک می‌پردازد. نفس در مرحله تنزل خود، حس است و می‌تواند محسوسات را ادراک کند. اما آیا هویت عقلی نفس، او را در این تنزل همراهی نکرده و در همان بالا مانده است؟

در حکمت مشائی گفته می‌شود که «وهم» سلطان قوای حیوان و «عقل»، سلطان قوای انسان است؛ یعنی هر ادراک حیوان، وهمانی است و هر ادراک انسان، عقلانی.^{۳۰} بنابراین عقل در تمام مراتب ادراکی نفس انسانی حاضر است. وقتی نفس در مرتبه حسی است و به ادراک حسی مشغول، عقل نیز حظ خود را

۲۹. این تحلیل، در طول تحلیل پیشین است؛ یعنی در این تحلیل، حضوری بودن ادراک حسی، پذیرفته شده است و بر همین اساس، تحلیل عمق می‌یابد. چنانکه بیان خواهد شد، عقل در دل ادراک حضوری حسی، ادراکاتی حضوری متناسب با خود دارد.

۳۰. البته صحیح آنست که در انسان، قلب سلطان قوا است و عقل شعبه‌ای از آن است. اکنون به این نکته نمی‌پردازیم و بر همان اساس مشائی بحث را ادامه می‌دهیم.

می‌برد و در این ارتباط مستقیمی که با خارج برقرار می‌کند، ادراکاتی لایق مرتبه خود دارد. این ادراک عقل، استدلالی نیست، بلکه شهودی است. از این کنش عقلی، با عنوان «عقل شهودی» و از آنچه روی داده، با عنوان «شهود عقلی» یاد می‌کنیم.^{۳۱} برای نمونه، در نظر بگیرید که به توپ ساکنی ضربه می‌زنیم و آن توپ به حرکت در می‌آید. آنچه حس می‌یابد، تنها توالی است؛ یعنی پا حرکت کرد و بعد توپ حرکت کرد. اما ما در این میان، علیت را نیز درک می‌کنیم و حرکت پا و برخورد آن با توپ را علت حرکت توپ می‌دانیم. این ادراک، کار حس نیست؛ بل کار عقل است که در همین صحنه حضور داشته و ادراکاتی مناسب خود فراچنگ آورده است.

نباید عقل را قوه‌ای بالانشین تصور کرد. عقل، در مراتب پایین‌تر ادراکی نیز حضور می‌یابد. مثلاً وقتی گفته می‌شود وهم، همان عقل ساقط است، یعنی همان هویت عقلی است که تنزل کرده و به کار ادراک جزئیات می‌پردازد.^{۳۲} حس، صورت‌یاب است و اصلاً کارش معنی‌یابی نیست. اما عقل، معنی‌یاب است، حال گاه معانی جزئی را می‌یابد، که می‌شود همان وهم، و گاه معانی کلی را می‌یابد.

مطابق این تحلیل، تحقق واقعیت را عقل به شهود می‌یابد. عقل ما همواره در کار شهود واقع است. ما غرق در خارج هستیم و همیشه می‌یابیم که واقع، هست.^{۳۳}

با شهود عقلی، وجود خود را می‌توان تثبیت کرد؛ زیرا عقل شهودی در این موطن حاضر است و هستی را ادراک می‌کند. نیز در مراتب درونی نفس، عقل شهودی حاضر است. دردی را که در درون دارم،

۳۱. به عقیده من، یکی از پایه‌های مهم فلسفه، عقل شهودی است و دسته‌ای از اموری که با آنها فلسفه می‌تواند آغاز شود، ادراکات عقل شهودی است. این بحث در فلسفه بسیار مهم و کارگشاست. بحث‌های معقول‌ثانی فلسفی را می‌توان با عقل شهودی حل کرد.

۳۲. بحث عقل ساقط بودن وهم، از بحث‌های عالی حکمت متعالیه است. البته اصل این بحث در عرفان و در کلام محقق قیصری مطرح شده و صدرا آن را تثبیت کرده و از آن استفاده کرده است.

۳۳. در کتاب حکمت اشراق توضیح داده شده است که عقل شهودی، فقط شهود می‌کند، و ادراکات آن مبنای کار عقل تحلیلی و توصیفی قرار می‌گیرد و آنها از این شهود، گزاره بیرون می‌آورند و از شهود، علم حصولی فراهم می‌آورند. عقل تحلیلی و توصیفی، محتوای شهود را تحلیل می‌کند و از آن، با گزاره‌هایی حکایت می‌کند، و جالب آنست که گزاره‌های فراهم آمده را با عقل شهودی محک می‌زند و در صورت درستی، بر آنها صحه می‌گذارد. در آینده درباره کنش‌های گوناگون عقل سخن خواهیم گفت. مثلاً یکی از این کنش‌ها، عقل استدلالی یا عقل انتقالی است. عقل استدلالی، امری نادیده را همانند امر دیده‌شده می‌کند. مثلاً از جایی رد می‌شوید و می‌بینید رد پایی هست که قبلاً نبود. به سرعت می‌گویید کسی از اینجا عبور کرده است. در اینجا استدلالی انجام شده است. عبور یک نفر را ندیده‌ایم و فقط رد پاها را دیده‌ایم. از آنچه دیده‌ایم، بر آنچه ندیده‌ایم، استدلال می‌کنیم.

یا احساس گرسنگی را، به شهود می‌یابد. بنابراین هم در صقع ذات نفس و هم در مراتب قوای نفس، عقل شهودی حاضر است. از این رو، هم هستی خود را و هم واقعیت داشتن قوای خود را، و هم واقعیت حالات درونی خود را با عقل شهودی می‌یابیم. هنگام به کار گیری حواس بیرونی نیز عقل شهودی حاضر است و واقعیت خارج و حتی واقعیت داشتن بدن را تثبیت می‌کند. اینکه می‌دانیم بدن ما هست، ادراک عقل شهودی است. حتی در کودک خردسال هم این عقل در مرتبه‌ای نازل وجود دارد و برای او ادراکاتی به همراه دارد.

حاصل آنکه ما واقعیت تمام ساحت‌های درونی و بیرونی خود را می‌توانیم با شهود عقلی اثبات کنیم. پس از این، اثبات مطلق واقعیت دیگر امری روشن است و یقیناً از بطن اثبات واقعیت‌های دیگر، بدست می‌آید. اساساً با تثبیت حتی یک واقعیت، واقعیت‌ها تثبیت شده است.

به نظر می‌رسد که بیان علامه در ابتدای مدخل نهایی، بیشتر بدین سمت، یعنی حضوری بودن علم به واقعیت خارجی، سوق یافته است، هرچند این تحلیل در بیان ایشان نیامده است. در این کلام، سخن از یافتن است (نجد)، صحبت از این است که واقعا در خارج هستیم. توجه شود که در اینجا صحبت از تعامل با واقع به عنوان واقع نیست، بل چون واقع را می‌یابیم که هست، با آن تعامل واقعی داریم. علامه می‌گوید محسوساتی داریم که واقعا ما را به خارج می‌کشاند، واقعا غذا می‌خوریم و واقعا هوا را استنشاق می‌کنیم. نمونه‌هایی دیگر را نیز می‌توان مطرح کرد. واقعا وقتی مقابل آفتاب می‌نشینم، می‌بینم که آفتاب چشمم را می‌زند، این امری بسیار روشن است.

با این بیان، واقع را می‌یابیم و می‌توانیم کار فلسفی را بیاغازیم. این بحث توضیحات دیگری نیز نیاز دارد که در جلسه آینده بدان خواهیم پرداخت.

یک بحث دیگر هم مانده است و آن اینکه حتی اگر عقل شهودی در کار نباشد، واقعیت‌ها را چگونه باید اثبات کرد؟ این بحث از آن رو لازم است تا سخنی نادرست در این فضا دفع شود. برخی از کسانی که با فلسفه غرب آشنا نیستند، می‌گویند شما فلسفه را با نفی سفسطه آغاز می‌کنید و نفی سفسطه هم با Common sense است، بنابراین پایه فلسفه شما لرزان است و وقتی پایه محکم نبود، بحث‌های فلسفی شما بی‌جهت طولانی شده است. مطابق این اندیشه، نافی سفسطه، عقل ضروری نیست. اما آنچه ما بدان معتقدیم و با این طرح‌ها آن را می‌پذیریم، عقل ضروری حتمی نفس‌الامری است. در ادامه توضیحات بیشتری ارائه خواهیم کرد.

پایان جلسه چهارم